

هرآنکه از اهل فرهنگ این کشور تا کنون ششاد سلیمان خورده و ترکت گویند و در
کتوبرهای مسلمانان از مورخین است. جهان را کلمه شولند یکی کنش را در مینوید با
عنوان نام منتشر می کند و دیگری در پیشاوره شامری دفتر شعرش را در دهی به دست
پایه می نیارد و آن دیگر در دکن آلمان یا مونکو در کالاده گریه دانشنامه نسبی
گوشش سرود را به کفر بسته تا سر لند آگامی عالی در بار و همه این ها به دست نیار و در این
گوشش ما همه جا میار نیار است و نیار و نیار هم گامی که از چاپ کتابت خیر یافته پایه
دست آن را رسید و نیار و نیار و نیار و نیار کردن محترمی آن ما را یار و نیار
که هیچ دار و نیار نیار نیار نیار نیار نیار نیار نیار نیار نیار نیار نیار نیار
و چاپ های متعدد از این گریه آگامی است که در کشور و از ترافیک آن می کاهند و بر فایده آن

نیمرخی از: سیاست تصرف زمین و برتری طلبی قومی در افغانستان

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۲-۲: فاز دوم عملیات:
رتال جامع علوم انسانی
از امیر عبدالرحمن خان تا نادرخان

۲-۲ الف: امیر بنیانگذار سیاست اعدام - اخراج و اشغال
عبدالرحمن پسر امیر محمد افضل خان در سال ۱۸۴۴ تولد یافته، ایام صباوت را در ترکستان
افغانی که پدرش حکومت آن را بعهدده داشت، بسر برد. او از همان هنگام و ایام با روحیه
سخت کوشی و قسی قلبی دیده می شد.
امیر عبدالرحمن پس از تحولات و دخالت های مستقیم انگلیس و به کمک وافر مادی
و نظامی دو دولت رقیب روس و انگلیس به پادشاهی رسید. نامبرده به تاسی از خوی

وحشی‌گری و حرص مفرط در تحکیم جوانه‌های نیروی خویش در دورترین نقاط کشور موفق گردید. قیام و طغیانها را بیرحمانه درهم کوفت، جنگ زرگری و نمایشی نیز با اقوام مشرقی و جنوبی نمود ولی نتوانست از آنها مالیات اخذ کند، بل به آنها مالیات و مستمری پرداخت نمود.

نقیصه‌ای که امیر در اوایل قدرت خودکامه خود احساس می‌کرد، همانا در اقلیت بودن قوم و منطقه پشتون بود. او این نقیصه را بعداً با خشم و شدت بی‌سابقه ترمیم کرد و به سیادت و صیانت قوم افغان، دم و دستگاه نوین بخشید که منجر به توسعه روز افزون قبایل و عشایر کوچی افغان و قبایل آن سوی سرحد گردید. روش امیر علیه هزارگان در تاریخ دنیا کم‌نظیر است؛ او هزاره‌ها و ازبک‌ها را نه تنها بجرم مقاومت علیه حکومتش بلکه بجرم شیعه بودن و هزاره و ازبک بودن بیرحمانه از تیغ کشید و سرزمین باقی مانده از آنها را به قبایل در بدل مزد لشکری‌شان داد.

تراژدی حکومت جابر امیر عبدالرحمن علیه اقوام غیر پشتون مانند گذشته و طبق نورم‌های مروج شامل فاکت‌ها و علل و عوامل مستقیم و غیرمستقیم می‌گردید، که چکیده آنها را در اینجا می‌آوریم:

- امیر عبدالرحمن خان برای انطباق طرح تمرکز قدرت، دست به ابتکار جلب عشایر زد که البته این طرح در گذشته نیز مرسوم بود؛ اما او این بار چنین طرحی را با مزایا و سنجایی خاصی اعمال نمود که جوخه‌های عشایر وارد اردوی امیر گردیدند و در هر نقطه‌ای که امیر دستور میداد حمله می‌کردند.

- خصصت و طینت باطنی عبدالرحمن بر معیار آدم‌کشی و تحقیر و شکنجه عجین شده بود، چه بسا اوقات کشتارهای فجیع صرف برای کسب لذت او صورت می‌گرفت.

- اعدام‌ها و کشتارهای عمدی که بر اساس تلذذ شخصی صورت می‌گرفت، عواقب بردگی و اسارت بازماندگان معدومین را بدنبال داشت.

- عملیات اشغال اراضی و مناطق ظاهراً برای سرکوبی متعردین تلقی می‌گردید و اکثراً برای گرفتن مستملکات مناطق، بهانه‌ها و تباری‌های از پیش تعیین شده پیاده می‌شد. - پی‌آمد هر اشغال - اخراج ساکنان بومی و پی‌آمد هر اخراجی، پراکندگی و مهاجرت آنها و جابجایی اقوام پشتون بود.

- عملکرد امیر عبدالرحمن خان در هزاره‌جات روی سه محور استراتژیک سیاسی و روی پنج محور استراتژیک جغرافیای آغاز شد. سه محور استراتژیک سیاسی عبارت بود از:

۱- حذف نظام فتودالی میری

۲- حذف هویت مذهبی

۳- محو هویت ملی و ارضی

به همین قسم امیر از دو نوع نیروی نظامی ثابت و سیال یعنی اردوی منظم و اردوی

ملیشیایی کار گرفت. اردوی منظم، اشیاء و پول کار داشتند و اردوی ملیشای کوچی فقط زمین. طبق برآورد، اردوی ملیشیا از اردوی منظم از نظر کمیت و کیفیت برتری داشت. ملا فیض محمد کاتب می نویسد: «داوطلبان بسیاری از ۷۷ قبیله افغان کوچی برای تاراج هزاره‌جات شرکت نمودند (به نقل از: سراج ص ۷۱۵ - ص ۷۲۷ - ۷۲۸).

طرح براندازی هزاره‌ها از صفحه سیاسی و جغرافیائی در گذشته یعنی قبل از به سلطنت رسیدن عبدالرحمن خان در مخیله سرداران پشتون پرورانده می شد، اما آنها این فرصت را بدست نیاوردند. شرایط دست داده به امیر، بلادرننگ او را واداشت تا به هر شکلی این مردم را بکوبد. با توسل به حربه‌ها و نیرنگهای زیادی (که در پاره حالات آدم از چنان برخوردارها دچار شگفتی می شود)، او خود را اولی الامر مسلمین، برگزیده خدا و حاکم مطلق و قوم افغان را قوم اصیل و باغیرت می پنداشت. در همان حال، در اوایل با سران هزاره رابطه دوستی داشت و هزارگان او را در امر قدرت یابی کمک بیدریغ کردند، اما چون خصلتاً او این مردم را نمی خواست حملات وحشیانه تحمیلی را علیه آنها براه انداخت و موفقیت‌های استراتژیک بدست آورد.

پروسه‌ی امیر عبدالرحمن و حکام محلی او در همان آغاز روزها مبنی بر فشار، تهدید، شکنجه و افزایش مالیات کمرشکن آغاز شد. مالیات ییحد و حسابی که از هزاره‌ها چه بعد از جنگ و چه قبل از آن اخذ شد، همه برای محور آنها هزینه گردید. بهمین مقیاس از اقوام شمالی و ازبکها مالیات اخذ و چپاول می گردید. امیر بر هر چیزی مالیات گذاشته بود، ولی از اقوام پشتون بچند دلیل مالیات اخذ نمی شد که عبارت بود از:

- آنها پشتون و سنی مذهبند و تابع امر اعلیحضرت والامقام هستند.
- آنها در کوه‌ها و کوهپایه‌های بیحاصل زندگی می کنند.
- آنها افراد لشکری و قومی هستند.
- آنها کوچی و مهاجر هستند.

آنچه را که تاکنون همه یا اکثریت معتقدند، هزاره‌ها علیه امیر یاغی شدند نادرست است، بلکه امیر پیش از همه چیزی را میخواست که این قوم در سرزمین پدری شان حضور نداشته باشند. گرچه یاغیگریهایی در سمت جنوب شرقی صورت گرفت ولی بزودی خاموش گردید و آنطور نشد که هزاره یا ازبک یا تاجیک را در مشرقی و پکتیا جایگزین ساخته باشد.

۱- بطوریکه قبلاً تذکرانی در خصوص کوچی بودن کلیه اقوام داده شد، بتدریج این اقوام در نقاط شرقی - جنوبی افغانستان کنونی صاحب زمین شدند، ولی سبب مهاجرت آنها از سرزمین هند بریتانوی قطع نمی شد، زیرا شرایط مساعدیکه در افغانستان وجود داشت، در آنجا وجود نداشت. در دوره حکومت امیر عبدالرحمن خان سبب مهاجرت بزرگ قبایل سرحد بسوی افغانستان بعلت مخالفت آنها با دولت جانشین هند انگلیس سرازیر گردید. تاریخ نگاران این رخدادها را مطابق ۱۸۹۷ میلادی ذکر کرده‌اند.

یاغیگری اقوام مشرقی بدلیل فشار دولت تخمین نمی‌گردید، صرف برای این بود که جیره آنها از دو سو یعنی از سوی دولت مرکزی کابل و دولت هند بریتانوی نسبتاً کم شده بود، و بعداً اضافه شد و شورش هم ختم گردید.

موضوع طرح بحث ما مسئله جنگ و درگیری و حوادث مربوط بدان نیست، در اینجا اختصاراً به موضوعات و کنگوریهایی پرداخته می‌شود که آنها را بحساب زیربنای اصول سلطه‌گری و غارت یک رژیم مزدور و خاین بمردم و خاک دانست:

• کنگوری A:

- پاکسازی قوم هزاره رافضی

- زمیندار ساختن قوم بدوش کوچی

• کنگوری B:

- پاکسازی بمعنای اعدام دسته جمعی

- تصفیه بمعنای اخراج همگانی و خالی ساختن نقاط مسکونی

- پاکسازی و تبرئه از مذهب

- حذف هویت قومی، ملی و زبانی

نیروی انسانی، موقعیت جغرافیایی و ساختار حاکم بر جامعه هزاره بذات خود یکنوع تهدید بالقوه علیه دستگاه مسلط امیر ارزیابی می‌گردید. امیر برای متلاشی ساختن پیکره نیرومند قومی هزاره، خود را در عرصه ناسیونالیسم حاد پشتونی قرار داد، (صریحاً از پشتونها و در بین آنها از درانی‌ها طرفداری میکرد، بنابراین بجای آنکه مانع خروج هزاره‌ها از افغانستان شود دوازده هزار خانوار درانی و چهار هزار خانوار غلجانی را به ارزگان کوچ داد و زمین‌هایی را که قبلاً ملک هزاره‌ها بود با آنها بخشید، بطوریکه در منطقه ارزگان که تا آنوقت قلب هزاره‌جات و مرکز آن محسوب می‌شد فقط یک اقلیت کوچک هزاره، محروم از ملک و زمین باقی ماند و بس.^۱

در این جای تردیدی نبود که ارزگان، بلکه قندهار و جناح شمال و غرب آن روزگاری مرکزیت اصلی هزاره و جامعه هزاره بود که تا انتهای فراره، نیمروز و بلوچستان و کرمان امتداد داشت و در زمان مغولها این گستردگی حفظ گردید بعداً توسط تیمور لنگ ساحه زیست و فعالیت هزاره‌ها حلقه انگشتر گردید.

توزیع زمین به سربازان قبایلی، شکل اصلاحات ارضی را بخود گرفته بود، در هر فامیل بین ۳-۵ جریب داده می‌شد و به سرکردگان قبایل چند برابر اعطاء می‌گردید، قلاع و آبادیها نیز به مهاجمان تعلق می‌گرفت، در خلال سالهای بعدی نیز شتاب اخذ املاک ادامه یافت، قبایل از پشت و هزاره‌ها را بجلو بسوی ارتفاعات می‌رانند، فرامین اخذ اراضی هزاره‌ها

بشدت اجراء می‌گردید و هزاره‌ها فقط اسناد دست داشته خود را که از تاراج در امان مانده بود بخود می‌آوردند که اسناد زیاد ملکیت مناطق پشتون نشین کنونی ارزگان و قلات در دست هزاره‌هاست.

نکنه بسیار جالب و اما تأسف بار در این است که وکلای اراضی اشغال هزاره‌ها مانند چوره - گیزاب، اجرستان خاص ارزگان و دهرآود از دولت وقت خواستار اراضی بیشتر شده بود که به ادعای اینکه جمعیت ما بالا رفته است به این مضمون نگاه کنید «به داسی حال کبئی دخیل انتخابی حوزی په بنا و خواکبئی خبری و کرم دخاض ارزگان دوکیل بناغلی عبدالقیوم اخکزی تائیدوم در ارزگان چوری، گیزاب اجرستان دمحو استحقاق چه تخمین (۷۰) کاله دمخه یوه فامیل استحقاق ۴ و نیم جریبه ودکری شویدی... ددی خلقو دمحکی لزوالی تائید کمری، په جلا جلا فرامینو کبئی دنوری محکی وعده را کمریده، چه صخه گال دفحه یو فامیل اوس خلور فامیل ته رسیدلی...»^۱ K.A

برگردان: «در همین حالا از مسایل حوزه انتخابی خود سخن می‌گویم، گفتار وکیل صاحب عبدالقیوم اخکری وکیل خاص ارزگان را تأیید می‌کنم، استحقاق اراضی چوره - گیزاب، اجرستان و خاص ارزگان که هفتاد سال قبل برای استحقاق هر فامیل چارونیم جریب تخصیص داده شده بود... (لذا) کم بودن اراضی مردمان این مناطق طی فرامین جداگانه تصدیق گردید و وعده داده شد که زمین‌های دیگر باید داد که هفتاد سال قبل یک فامیل بود و حالا چهار فامیل».

بیانات بی‌پرده وکیل نامبرده در پارلمان دوره سیزدهم صراحتاً از جنایات هفتاد سال قبل که مصادف با حکومت جابر عبدالرحمن خان بود، پرده برمی‌داشت، جالب اینکه خود اظهار کرده است که حکومت طی فرامین دیگر زمین‌های دیگری که باید ۴ برابر زمین قبلی باشد نه فامیل‌های بی‌زمین بخشش کند، چنین ادعا و چنان فرمان در دهه ۴۰ دیمکراسی ظاهر خانی را نیز دست کم نگرفت و دولت به تقاضاهای زیاد هم‌خونی‌های خویش پاسخ داد و اگر مجال بیشتری می‌یافت، عبدالرحمن خان یا نادرخان دیگری زنده می‌شد. در آن صورت دیگر هزاره یا ازبکی ردپایش بخاک کشور نمی‌گشت و باید مدفون یا مهجور می‌گشتند و واقعاً فاجعه بدتر از این دست را نمی‌توان تصور کرد!

عبدالرحمن خان در تهاجم گسترده خود، نیروی عظیم ملیشایی افغان و سربازان مختلط را برای سرکوبی اقوام وسیع هزاره گسیل داشت، برحسب برآورد، بیش از یکصد و بیست هزار نیروی مسلح شبه نظامی (Militia) کوچی شرکت کردند. در بدل مزد هنگفت و خوش خدمتی به یک نوکر سرسپرده روس و انگلیس، این خوش خدمتی‌ها در مدت‌های طولانی استخدام گردید. قصد امیر این بار بکلی جزم شده بود که هزاره یا ازبکی در جغرافیای کشور

۱- ولس جرگه ص ۲۲۵ دوره سیزدهم جریده فوق العاده دوم یا جزء دوم

باقی نماند. بنابراین، ابراسیون نظامی خود را روی دو محور مستقر ساخت: نقاطی را که قوم افغان بتواند به آرامی و آسودگی زندگی کند، اشغال نمود، و نقاط سردسیر و برف‌گیر که سطح ارتفاع آن به ۵۰۰۰-۲۵۰۰ متر می‌رسید نیز تحت پلان محور دوم اشغال قرار گرفت، که اگر احیاناً هزاره زنده باقی بماند، بطور همیش سرنجنباند و قوای مسلح ایلی را که بحکم قطعات سیال و واحدهای جنگاور مغولی میماند، در آن جاگماشت. امیر طبق فتوهای ملای متعصب سنی مذهب ریختن خون هزاره، تجاوز بناموس و مایملک آنها را مشروع ابلاغ و احکام کرد. امیر عبدالرحمن خان برای اینکه نقاط باقی گذاشته را بحال خودش رها نکند و آنها را زیر حملات گازانبوری دایمی و الترناتیفی خود قرار دهد، به سران اقوام پشتون کوچی جنوبی، پیشنهاد کرد که مناطق بهسود، ناهور - دایزنگی، دایکندی، غور و بلخاب و بامیان بایستی بگونه‌ئی تحت سیطره آنها قرار بگیرد که هزاره‌ها مانند غلام و دهقان و کوچی بعنوان مالک و آقاگذران کنند. در این مورد مولوی کوسه هم فتوا داد که رفتن و چپاول هزاره‌جات باقی مانده از واجبات شرع است، لذا تعداد سی و هشت نفر از ملکان و سرکردگان اقوام کوچی جنوبی و منطقه (آزره) لوگر داخل هزاره‌جات آمده و کلیه نقاط را دیدند و گشتند و مرور کردند و بالاخره دریافتند که منطقه هوای سرده، اراضی کم حاصل دارد، تنها چیزی دارد، علفچر دارد و موضوع را به امیر بازگو کردند، امیر عبدالرحمن خان پذیرفت، و فرمان صادر کرد که اراضی زیر جوی مال هزاره‌ها و بالای جوی مال کوچیها باشد. ^۱ K.A شایان تأمل است که گشت و گذار و انتخاب میله جای، در اوایل حکومت نادر نیز از سوی سران کوچی صورت گرفته بود.

صدور فرامین: KA و KB^۲

هزاره‌جات از هر چهار جانب قبضه می‌شد. فرامین پیاپی به گرگان گرسنه، ابلاغ می‌گردید. این گرگان گرسنه درنده، در هر جای و در هر دهی می‌رسیدند توطن برمی‌گزیدند، اهالی را اعدام دسته‌جمعی می‌کردند و یا فرار دسته‌جمعی می‌دادند. KB^۳ در طی یک فرمان که ناحیه شمال شرق هزاره‌جات را شامل می‌شد، بطور کامل به قبایل داد - متن فرمان بدین قرار است: «از مردم سکنه غوری و بغلان در موضع مذکور جای دهد تا زراعت کرده روزی و معیشت بسر برند و هم مردم افغان هر دو علاقه مزبور را ارقام و اعلام فرمود که آن مواضع مرعوب زرخیز غله بشیز را تا این زمان بدست دشمنان دین مسین و درندگان پرده ناموس رهروان حضرت سید المرسلین بودند، تا که از حکم پادشاهی سرباز زدند و دچار قهر الهی شد.» ^۳ K.A

۱- پادداشت‌های محقق وکیل محمد اکبر خان نرگس - پنجاب.

۲- علامت K.A مثل کتکوری A و K.B مثل کتکوری B است.

۳- سراج التواریخ جلد سوم ص ۹۵۴

امیر سفاک بار دیگر کاسه ششمش لبریز گردیده و با خشم گفت: «حالا شما مردم افغان را چه شده و چرا هوش بسر آورده ملک و زمین گروه رافضیون را که دشمن دین شمایند متصرف نمی شوید»^۱ K.A

طالب قندهاری که متن یکی از فرمانهای عبدالرحمن خان را که در سراج التواریخ درج است به این بیان شرح می دهد: «نیت خراب و باطن ناپاک عبدالرحمن از نامه ای که به جواب مردم درانی قندهار نوشته و در صفحه ۷۷۹ سراج التواریخ دیده می شود، ظاهر می گردد که صاف و صریح بقلم خود می نویسد: اگر نامرد و بی غیرت نیستید دمار از روزگار هزاره شیعه کشیده وجود ایشان را از مملکت افغانستان نیست و نابود نمائید و امر مکتون خاطر والا که پیشنهاد ضمیر منیر دارد این است که میخواهد اراضی و املاک و قلاع هزاره را بمردم پشتون درانی بدهد.»^۲ K.B

و فرمان دیگر: «سرکار اعلی عبدالرحمن در قلع و قمع بنیاد هزاره های شیعه که اثری از ایشان در آن محال و خلال و جبال نماند و املاک ایشان در بین اقوام پشتون غلجانی و درانی تقسیم شود، چنین تجویز فرموده اند که سپاه نظامی و اولوسی (ملیشیا) از هر سمت و جانب مملکت آنچنان در مناطق طوایف هزاره جمع شوند که نفری از آنها جان سلامت نبرد و رها نشود و کنیز و غلام از طوایف مذکور بدست هر نفری از اقوام افغانستان بوده باشد ... و قتل و تاراج آنها نیز لازم است و ... دفع و قتل اشرار کفار موافق شرع شریف غراه بر هر نفری از مسلمان لازم است.»^۳ K.B

بدین ترتیب در این مورد فرامین متعدد دال بر محو هزاره ها، غصب املاک، مال و دارائی از سوی امیر واعوان وانصارش صادر می گردید و در زیر هر فرمان مهر مایید از سوی علمای متعصب سنی مذهب حکم می گردید، نوعیت فرمانها و رابطه آنها با صورت بندی شکل جامعه هزاره منطبق بود: «فرمانهای درباره ضبط کامل سرزمین های زراعتی میران مذکور بعداً نیز صدور شد و هم چنان امیر عبدالرحمن امر داد تا زمینهای تحت کشت و کار هزاره نباید دست بخورد، لیکن اوامر مذکور از طرف عمال دولت مورد اجرا قرار نگرفت و بالاخره مقدار زیاد زمین زراعتی رعیت هزاره نیز از دهقانان غصب و کاملاً به نفع دولت ضبط گردید.»^۴ K.A

و اوامر دیگری درباره محرومیت هزاره از اراضی و علفچر صادر گردید، که

۱- تاریخ هزاره و هزارستان، غرستان ص

۲- افغانستان دیروز و امروز ص ۲۱ به نقل از سراج التواریخ جلد سوم.

۳- سراج التواریخ جلد سوم ص ۷۸۱ چاپ کابل

۴- بیرحمی و ناجوانمردی عبدالرحمن در تاریخ نظیر ندارد، مغولها و ... بسیار کشتند و نابود کردند، ولی روزی سرزمین خود برگشتند و اراضی کسی را نگرفتند و آنها اصلاً علاقه بدین سیاست مضر نداشتند.

۵- تاریخ ملی هزاره ص ۱۷۳

تمام چراگاه‌ها و علفچرهای هزاره ضبط گردید و گفته شده بود که هزاره‌ها به هیچ صورت نمی‌توانند و حق ندارند تا حیوانات خود را در این چراگاه‌ها و علفچرها بچرانند. ^۱ K.A

دولت تصاحب اراضی را روی فرمولهای خاصی فورموله ساخته بود، قسمتی از اراضی را خود، قسمتی را قبایل و همان طور قسمتی را بعنوان علفچر برای کوچیها اختصاص داده بود. این امر هم بعلت نبود اراضی و مناطق مساعد که قوم افغان در فصول کامل سال زندگی کنند، نافذ گردید. کوچیها پس از دریافت فرامین عمداً به اراضی کشت شده و محصولات هجوم می‌بردند تا از این طریق هزاره‌ها را مجبور کنند که کاملاً منطقه را ترک کنند و چنین هم شد.

۱... گله‌های حیوانات کوچیها کشت و کار هزاره‌ها را پایمال می‌ساختند و محصول زراعتی شان ذریعه گله مذکور خورده می‌شد، کوشش‌ها برای دفاع از زمین زراعتی شان سبب شد تا کوچیها بکشتار هزاره‌ها بپردازند، مسئولین محلی از خلال انگلستان دست خود حوادث را مشاهده می‌کردند و در اکثر اوقات حامی کارهای جابرانه و ظالمانه کوچیها می‌شدند و آنها را در آن جهت تشویق نیز می‌کردند، در سال ۱۸۹۳ یک مسیر مشخص برای عبور کوچیها افغان از بین زمینهای هزاره‌جات توسط دولت تعیین گردید که بعداً آن را تغییر دادند در برابر خراب کردن حاصلات هزاره‌ها بصورت قطع از کوچیها هیچگونه جریمه اخذ نمی‌گردید، در مقابل رشوه‌ایکه از طرف کوچیها بحکام محلی داده می‌شد، کوچیها اجازه داشتند تا گله‌های خود را بالای زمین کشت شده هزاره‌ها نیز بچرانند. ^۲ K.A

مناطق علفچر طبیعی باالمال از متصرفات کوچیها قنار گرفت. از این فراتر رفتند، اراضی زراعتی دیمی و آبی را تخریب و به علفچر مبدل نمودند... «کوچیهای افغان بتدریج اراضی کشت شده هزاره‌ها را منطقه چراگاهی برای گله‌های خویش تبدیل کردند و همچنان علفچرها و چراگاه‌های دایزنگی، بهسود، دایکندی، ناهور، مالستان و جاغوری را برای خود تخصیص دادند و هزاره‌ها را مجبور ساختند، تا زندگی مشقت‌بار و سخت را تعقیب نمایند. ^۳ K.A

این اقدامات امیر عبدالرحمن خان به انقطاع بخش معتابهی از خاک اصلی هزاره‌ها و الحاق آن به نواحی نزدیک حملات عشایر دیگر منتهی شد و دهقانان هزاره که عده بدون زمین و گروهی هم مورد استثمار شدید قرار داشتند به بردگی کشانده شدند و این امر تا

۱- تاریخ ملی هزاره ص ۱۷۳ به نقل از سراج التواریخ ص ۸۵۵-۹۳۷-۹۸۶ و ۹۸۷ و جلد سوم سراج التواریخ.

۲- همان مدرک ص ۱۷۹

۳- تاریخ ملی هزاره به نقل از سراج التواریخ ص ۱۱۰۰

هنگامی که امان الله خان رژیم بردگی را در افغانستان لغو کرد ادامه داشت. K.A ۲۱
 پس از صدور فرامین پیاپی امیر سفاک کوچیها همچون مور و ملخ در گوشه و کنار
 سرزمین باقیمانده سردسیر هزارهجات ریختند و طبق دستورالعمل قبلی هر کدام در جای داد
 و میله جای های مربوط استقرار یافتند و بدینصورت هزارهجات بطور کامل در انحصار
 کوچیها و در اختیار دولت قرار گرفت.

امیر در تکاپوی محو ارزشهای مذهبی و فرهنگی و یورش بسوی جناح شمال K.B
 امیر عبدالرحمن برای توجیه سلطنت و رسوائی و جنایاتش متوسل بمذهب گردید، تا مذهب
 بتواند روی چهره کریه و کثیف آن را نقاب بزند و مردم ساده دل را بدان فریفته و بفریباند.
 و چنانکه مشاهده شد، امیر مرتباً و کراراً هزارهها را کافر و رافضی و مهدور الدم قلمداد
 می نمود، و جو خاص آن زمان برای بعمل آوردن چنین القائات کاملاً مناسب و باحال بود،
 طوریکه غبار می نگارد: «امیر عبدالرحمن قضیه را علالتاً صبغه مذهبی، داد و اعلامیه های
 مرتبه میر احمد شاه خان را مهر گذاشت و منتشر نمود و به این صورت تفرقه مذهبی را تشدید
 کرد. این تنها نبود، امیر از سیاست مضر خود که در چنین موارد داشت تعقیب کرد، یعنی سپاه
 منظمی موقتاً از مناطق همجوار منطقه قیام کننده تشکیل و با اسلحه و جباخانه دولتی مجهز
 نموده، سوق می نمود و هم برای چنین سپاهی بیشتر از قشون منظم معاش می پرداخت و هم

۱- چراگاهها و علفچرهای بامیان و سمنگان و بلخاب نیز در همین موقع به کوچی ها داده شد. نیروی
 عشا بر کوچی، بمحض شنیدن فرمان امیر گروه های بی شماری و تشکیل بسوی هزارهجات روان می شدند
 و همچنان افغانهای کوچی غلجائی و مهمند که طور دلخواه خود تا کتون نتوانسته بودند که از علفچرها
 و مواضع سبز هزاره های بهودی، جاغوری، تاهور و غزنین استفاده نمایند، در بی فرصت بودند (آنان)
 چهارصد شتر با نفر آن رایگان بطور کمک جهت حمل و نقل آذوقه و علوفه به اختیار دولت گذاردند که
 حضرت والا قبول این امر را تفرموده اشتران ایشان را بکرایه منظور فرموده تنخواه واجوره معین فرموده امر
 کرد که ماه در ماه نقد از خزانه لشکر برای شان داده شود.

ضمناً دو هزار و دوصد و بیست و دو تن مرد مسلح جز از طوایف کوچی که این امر خداوند قهار در شمار
 و لیل و نهار می خواستند در حصول مراد شادکام نمی شدند از اقوام دولت زانی - اسمیل خیل، اول خیل،
 اوریا خیل، ابراهیم خیل، پاینده خیل، بوکی خیل، پتئی و تاجو خیل، یاری زانی، ترکی و ترین و تره خیل،
 چینی زانی، زخروئی، چاول خیل، خوتی زانی، حسین زانی، عثمان خیل، خماری خیل، خصصری خیل،
 فقیر خیل، خلد زانی، خوازوک، آمو خیل، دولت زانی، درکی خیل، دینار خیل، رسنم خیل، زرکیان،
 سرغانی، سهاک، سعید علی خیل، شمال زانی، شاهی خیل، شینواری، صافی، نوری، علی خیل، امر
 خیل، عرب و عید خیل، قیصر خیل، کاری و کاگری، وکی خیل، لکنده خیل، مهر علی خیل، میان خیل، مار
 سنگی، موسی زانی، ملاخیل، معیار و مهی خیل، معین زانی، بریکت ملک، حکمت نبازی، ناصری،
 سندوزانی، جمال زانی، حسن خیل، هزار بز، لودین، قاسم خیل به اندازه قومی از پنجاه نفر یک نفر بدولت
 معاونت داده راه هزارهجات برگرفتند.

به نقل از مجله جبل الله شماره ۶۳ - ۶۴ ص ۴۴ و به نقل از سراج التواریخ جلد سوم ص

۲- خرجستان شماره اول ص ۶۰ به نقل از کتاب (Afghanistan (printed in Misshigan University)

این سپاه نامنظم علیجاری مهاجم خوب می‌جنگیدند امیر عبدالرحمن خان در این عمل خود در بین مردم افغانستان و مناطق مختلفه آن دشمنی واستخوان شکنی ایجاد می‌نمود تا هیچگاه مردم نتواند در مقابل دولت متحد باشد و این عین همان چیزی بود که دولت استعماری انگلیس در افغانستان می‌خواست و یاد در سایر کشورهای شرق تطبیق می‌کرد.^۱ K.B

تیغ تیز امیر جلاد دو تیغه داشت یکی متوجه مذهب اهل شیعه می‌گردید و آن دیگری به ملیت و قومیت آن، اما در مناطق شمال کشور از یک لبه تیغ خون آلود خود بهره گرفت و از آنجائیکه او در شمال زندگی کرده بود از اهمیت و نوعیت اراضی و چگونگی سرکوبی اهالی ازبک و ترکمن و تاجیک و هزاره مطلع بود، بشدت آن دیار را در هم کوفت، و نتیجتاً سیاست استعماری صهیونیستی اخذ اراضی و اخراج اهالی را در آنجا نیز پلان نمود و «مناطق پشتون نشین در شمال افغانستان نیز بین میمنه و خان آباد وجود دارد، این امر نتیجه سیاست موقفی است که امیر عبدالرحمن در پایان قرن آخر (قرن ۱۹) در جهت استیلای پشتونها بر افغانستان پیش گرفته بود.»^۲ K.A

برای اینکه مناطق زرخیز شمال افغانستان در دست قومیت‌ها و ملیت‌های غیر افغان نباشد، سیاست اختلاط و انتقال تطبیق گردید و از سوی دیگر برای هیچ یک از ملیت‌های هزاره و ازبک منطقه و مرکزیت تراکم اداری، اجتماعی و اقتصادی و نظامی نگذاشت، لذا پس از سرکوبی قیامهای هزاره‌ها، زمین‌های هزاره‌جات به ناقلین پشتون توزیع گردید، خود هزاره‌ها به کوه‌های بلند مناطق مرکزی هزاره‌جات رانده شدند، برای پیشگیری از قیامهای دیگر در مرکز هزاره‌های که در نواحی مختلف کابل بود و باش داشتند بولایات دیگر کوچانده شدند.^۳ K.B

مناطق شمال افغانستان همراه با اهالی آنجا مکرراً مورد تهاجم و یورش قدرت‌های مرکزی و فنودالی پشتونها قرار گرفت یکبار در زمان امیر دوست محمدخان، آنها اقدام علیه امیر نموده و بشکست مجبور شدند و غرامت شکست و جنگ را در بدل دادن زمین و اقطاع بعمال دولت جیره نمودند. امیر عبدالرحمن قیام مناطق شمال را به رهبری سردار محمد اسحق پسر عموی او و پسر امیر محمد اعظم خان که والی ترکستان ازبک بود سرکوب کرد و «با اینکه قشون او (سردار محمد اسحق خان) در همه جا فاتح شده بود و در حین تسلیم عده از قشون عبدالرحمن که می‌خواستند که به سردار فاتح اظهار اطاعت و انقیاد کنند محمد اسحق را وحشت‌گرفت و تصور نمود قشون خودش شکست خورده و رو بفرار گذاشت.»^۴ ۵

امیر عبدالرحمن خان نه تنها با هزاره‌ها کین و عناد باطنی داشت، در کنار هزاره‌ها از

۱- افغانستان در مسیر تاریخ ص ۶۶۹

۲- جنگ افغانستان ص ۱۳۶ نوشته البور روی - چاپ مشهد، آستان قدس

۳- غر جستان شماره ۱۳ ص ۴۳

۴- تاریخ قیام مربوط به سال ۱۸۸۸ یا ۱۳۰۵ قمری میشود.

۵- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد چهارم ص ۱۳۳۱ تالیف محمود محمود.

وجود ازبک‌ها نیز تنفر داشت و اشکال بر خورد خصمانه او با مردم ازبک از لابلای حرکت‌های او برای بلعیدن اراضی و تصاحب شهرک‌های اقتصادی و کشتار وسیع آن مکتون و مکتوب است: «عبدالرحمن شدیداً یک نفر نژاد پرست بود و در دوران شهزادگی تعداد زیادی از ساکنین ترکستان مخصوصاً ازبکان را قلع و قمع نمود تا اقوام خود را در آن خطه اسکان دهد و مقتدر سازد، در تاج التواریخ کوشش بعمل آمده که حس نژادگرایی او را حتی المقدور مخفی نگهدارد، اما در بعضی موارد ناخود آگاه مرتکب افشاگری گردیده است، مثلاً در صفحه ۴۹۲ می‌خوانیم که در امر تجارت پوست بره (بره قره‌قل) پشم، اسب و گوسفند که بازار پررونقی داشته دولت از خزانه ملی که متعلق به همه ملت بود، به افغانان پول بدون بهره قرض می‌داد تا تجارت کنند.^۱ همانگونه بگفته خود امیر عبدالرحمن او تعداد «پنج هزار ازبک را بقتل رسانده است. (شخصاً با توپ پرانده است)»^۲

امیر عبدالرحمن خان، نیک دانسته بود که کشتار، غارت، چپاول، تعدی به شرافت و حیثیت ممکن است تلافی و یا فراموش گردد، اما عمدتاً چیزی که برای همیشه به اهمیت خود باقی می‌ماند «زمین» است و جنگ امیر علیه ملیت‌ها و اقلیت‌های همیشه ساکن افغانستان نه بلحاظ تحکیم اداره و تأمین نظم و امنیت، بلکه بلحاظ کثرت و وسعت اراضی حاصلخیز بود که آنهمه قبایل و مردم افغان بی‌زمین چرا به زمین و ملک دست نیابند و در پناه آن ممکن است بقاء حکومت نیز تأمین گردد، حقیقتاً این خلاء تا کنون و تا قرن‌ها پرنخواهد شد و جنگ زمین برای حاکمان قبایلی یک سیاست اصولی اصیل همواره مطمح نظر بوده است.

البته برای از بین بردن ارکان ملی هزاره‌ها طرح‌های ظالمانه دولت که عمیقاً به دستورات مقامات استعماری اجرا می‌شد. فشار مالیات و حواله‌جات بحد اعلی و فوق طاقت بالا رفت. اجرای این امر باعث فروش یا ترک اجباری زمین و رها ساختن آن بود. به این امر هم اکتفاء نشد، هزاره‌ها مجبور شدند که نوجوانان و زنان خود را به بردگی و اسارت بدهند. این پدیده کماکان بر اثر تحقیقات معلوم گردید که هزاره باقیمانده از این جنگ منهدم و مستحیل گردیدند؛ زیرا عده وسیعی که به بردگی می‌رفتند قطعاً از هویت ملی خود منفک و تحت انقیاد روحی و روانی برده‌گیران قرار می‌گرفتند. لذا بدینصورت در خلال حملات مکرر شاهان و امیران افغان قسمت عمده نفوس هزاره‌ها بشمول اراضی آنها به تاراج رفت.

صدمات وارده از سوی امیر عبدالرحمن خان بسیار مهلک و کشنده بود. از لحاظ ایده آل، هزاره‌جات و هزاره‌ها نتوانسته به موقعیت خود واقف، مشاعر و وجدان خویش را در راه خود آگاهی و وحدت اصولی خویش بکار گیرند. و لذا هزاره و هزاره‌جات از ابعاد سیاسی، ایده آل، طرز انسجام و تمرکز و محیط جغرافیائی در هر حوادث آسیب‌پذیر خواهد بود!

ادامه دارد

۱. تاریخ تشیع ص ۳۹۶

۲. همان مدرک و به نقل از نقش استعمار شرق و غرب در افغانستان ص ۸۴